گزارش

در نشست رونمایی و تحلیل ۲ کتاب فیلم‌نامه «گورخر» و «ماهی آزاد» مطرح شد

فاصله‌گرفتن از کلیشه‌ها، برگ برنده این ۲ کتاب است

نشست رونمایی و تحلیل دو کتاب فیلم‌نامه «گورخر» و «ماهی آزاد» به قلم ایران انتظام هشتم اسفندماه در سالن استاد امیرخانی خانه هنرمندان ایران برگزار شد.

سحر عصرآزاد، سینمایی‌نویس و منتقد صاحب‌نام سینمای ایران، در ابتدا با اشاره به فیلم‌نامه «گورخر» گفت: «وقتی فیلم‌نامه را خواندم، حسرت خوردم بابت اینکه در سینمای ایران چقدر با فقر ژانر مواجه هستیم. بدون اینکه در مورد فیلم‌نامه کامل صحبت کنم، به فضای آن اشاره می‌کنم که در ناکجاآبادی که خیلی جغرافیا و زمان و مکانش به شکل دقیق مشخص نیست، قصه‌ای روایت می‌شود که در فضاهای ذهنی و سوررئال هم به شکلی حرکت می‌کند. با خودم فکر کردم وقتی ایران انتظام این فیلم‌نامه را نوشته و نویسنده پیگیری هم هستند و قطعا آن را به تهیه‌کنندگان و افرادی که می‌توانند به ساخت این اثر کمک کنند نیز ارائه داده‌اند، چرا تا امروز این مسیرها منجر به ساخت این فیلم‌نامه‌ها نشده است؟».

او ادامه داد: «متأسفانه سینمای ما در این ۴۶ سال در محدوده چند ژانر خاص حرکت کرده و به تعبیری درجا زده است. من از عاشقان سینمای ایران هستم ولی نقدم این است که سینمای ما در چند ژانر محدود باقی مانده. علاقه‌مندم در ادامه نظرات دیگر سخنرانان را در مورد ژانر در سینمای ایران بدانم».

جواد طوسی، منتقد پیش‌کسوت سینمای ایران، در ادامه افزود: «اولین نکته‌ای که بلافاصله بعد از خواندن این دو فیلم‌نامه به ذهن یک علاقه‌مند به سینما خطور می‌کند، متفاوت‌بودن خود نگارش و نویسنده این دو فیلم‌نامه است؛ زاویه دید و اساسا نگاهی که نشان‌دهنده فاصله‌گرفتن از کلیشه‌هاست. مطلبی را که خانم عصرآزاد اشاره می‌کند، ادامه می‌دهم. جامعه ما بعد از این سیر معیوب تاریخی ۴۶ساله چقدر توانسته قابلیت‌های حرفه‌ای خودش را تجربه کند؟ متأسفانه شاهد هستیم که همچنان یک تفکر و سیاست مدیریت دولتی را تجربه می‌کنیم که خط‌مشی تعیین می‌کند و مشخص نیست جایگاه بخش خصوصی کارآمد که بتواند در چرخه تولید سالانه نقش مؤثر داشته باشد، کجاست؟ در برخی از مقاطع چراغی در بخش خصوصی روشن شد ولی متأسفانه تداوم نداشت».

او ادامه داد: «خانم انتظام در فیلم‌نامه «گورخر» کلاژی از سبک‌ها و نمونه‌های مختلف را در اثر جاری کرده است. جدا از فضای سوررئالی که فضای گروتسک را تداعی می‌کند، گاهی اوقات یک‌جور رئالیسم جادویی را هم می‌توان در متن دید. می‌خواهم بگویم همه این موارد شاید خیلی حسی و غریزی از نویسنده به روی کاغذ آمده، ولی به یک تصنع تبدیل نشده است. در همین سینمای قبل و بعد از انقلاب، فضایی که می‌تواند به این نمونه خودش را نزدیک کند و قابل دفاع باشد، پرویز کیمیاوی است. برخی از سکانس‌های «گورخر» من را یاد «تپه‌های قیطریه» انداخت.

سحر عصرآزاد در ادامه این نشست افزود: «این فیلم‌نامه به‌نوعی یک فیلم مهجور از بایرام فضلی را هم برایم تداعی کرد؛ فیلمی که یک سال در جشنواره فجر نمایش داده شد و بعد خبری از آن نشد و سرنوشت فیلم‌سازی بایرام فضلی هم منقطع شد. یا یک فیلم از کریم لک‌زاده به اسم «شیرجه بزرگ» که چقدر سونوشت مشابهی با فیلم بایرام فضلی پیدا کرد و تجربه‌های این‌چنینی سرنوشت‌های کاملا مشابهی هم دارند». بهمن کامیار، فیلم‌ساز و نویسنده، دیگر سخنران این مراسم بود که در صحبت‌های کوتاهی گفت: «من هم وقتی فیلم‌نامه را خواندم، به فضاسازی‌های آقای کیمیاوی و ابراهیم گلستان فکر کردم. اما ساختار روایت و جهانی که خلق شده بود، من را به یاد نمایش‌نامه «بانوی سالخورده» انداخت که یک نسخه سینمایی خوب ۱۹۶۴ از آن ساخته شده است. وقتی خط قصه و روایت را دنبال می‌کنیم، حتی پایان‌بندی آن من را یاد این نمایش‌نامه انداخت. ایران انتظام جهان خودش را باورپذیر خلق می‌کند. حتی کاش در «گورخر» اسامی‌ای که ما را به نوعی به نقطه‌ای از ایران الصاق می‌کند هم نبود و فکر می‌کنم باورپذیرتر می‌شد». او ادامه داد: «باید بپذیریم در سال‌های اخیر سینمای مستقل به حاشیه کشیده شده است. یعنی سینمای مستقل به شکلی تعریف می‌شود که توان تولید نداشته باشد. سینمای مستقل تعمدی از سمت نهادهایی که تولید را گران کرده‌اند، به سمتی رفت که سینما صنعت گرانی شده و به نظرم سخت است فیلم‌نامه‌ای مثل «گورخر» و «ماهی آزاد» به تولید برسد».

ایران انتظام در ادامه توضیح داد: «اساسا اقتباس را می‌پسندم چراکه فکر می‌کنم پشتوانه محکم و بزرگی است. «بانوی سالخورده» نمایش‌نامه‌ای بود که سال ۹۲ برای نوشتن متنی به من خواندنش پیشنهاد شد و وقتی آن را خواندم عاشقش شدم. این نمایش‌نامه پس ذهن من ماند و هرگز این متن دست از سرم برنداشت». او ادامه داد: «تمام تلاشم را کردم و همچنان در این مسیر هستم که استقلالم را حفظ کنم. خودم باشم و در نوشته‌هایم دروغ نگویم. در مشورت‌های مختلفی که برای ساخت این آثار داشتم، همه به من توصیه کردند دست از سر چنین متن‌هایی بردارم و فیلم آپارتمانی بسازم. هرچه تلاش کردم خودم را در یک آپارتمان محصور کنم و در این چارچوب فیلم‌نامه بنویسم و بسازم، باز در و پنجره‌ای باز می‌شد که ذهن من به سمت فضاهای دیگری پرواز کند. به نظر من قرار نیست ساخت فیلم گران‌قیمت باشد، مهم‌تر این است که پا به دنیای ژانرها بگذاریم. به نظر من در حال حاضر سینمای ایران سینمای پویا و زنده‌ای نیست، زیرا سینمای تک‌ژانر یا محدود به دو سه ژانر معیوب است».

محمدصدیق سپهری‌نیا مدیر انتشارات گیوا نیز در ادامه گفت: «به عنوان ناشر اگر ریسک نکنم که از آزاداندیشی و از قلمی که می‌تواند خودش را سانسور نکند دفاع کنم، پس نگاه حرفه‌ای من چه می‌شود؟ من به نویسندگان توصیه می‌کنم خودسانسوری نکنید چون به اندازه کافی سانسور می‌شویم. یکی از دردهای حوزه نشر در حال حاضر این است که امروزه یا ناشر خودی داریم یا غیرخودی. ناشر خودی حمایت می‌شود ولی ناشر غیرخودی مثل سینمای مستقل که قصد دارد سبک دیگری بنویسد و فکر کند، به گوشه رانده می‌شود. باید اجازه داد تفکر و قلم آزاد باشد». سحر عصرآزاد در ادامه این موضوع را مطرح کرد که در سینمای ایران با فقر ژانر مواجه هستیم. وقتی گونه‌های مختلف مرحله آزمون و خطا را طی نمی‌کنند، نمی‌توانیم از نمونه‌های ضعیف و بد شروع کنیم. فیلم‌نامه‌هایی از این دست وقتی مرحله آزمون و خطا را طی نمی‌کنند، وقتی چنین تجربه‌هایی ساخته می‌شود، مخاطب انتظار دارد یک نمونه استاندارد ببیند، بدون اینکه توجه شود اساسا ما این تجربه را در این گونه نداشتیم. در مورد سینمای پلیسی هم همین ماجرا صدق می‌کند، آن‌طور که باید مسیرش طی نشده و نمونه‌های بسیار دیگر. در عوض با فشردگی رویکرد اجتماعی محدود ماندیم یا گونه کمدی و جنگی؛ تجربه‌های محدود و بدون ریسک».

جواد طوسی دراین‌باره گفت: «در این بحث از حضور برخی عزیزان در اینجا وام می‌گیرم و مسیر حرفه‌ای آنها را ارزیابی می‌کنم. شهرام اسدی فیلم‌سازی که در یک انقطاع ناگزیر قرار گرفته است، در آثارش نشان داده حرفی برای گفتن دارد. یا آقای خسرو معصومی نوع روبه‌روشدن او با یک‌سری لوکیشن‌ها چقدر انطباق دارد با رخدادی که در فیلم می‌بینیم مثل «رسم عاشق‌کشی» ولی خب الان شش، هفت سال است نتوانسته فیلمش را بسازد. در سینمای مستقل اگر خود فیلم‌ساز نخواهد به هرز برود و برای خودش یک اصولی داشته باشد، انگار خودبه‌خود بایکوت می‌شود. برخی برای اینکه از این روزگار عقب نیفتند، به شکل دیگری از فیلم‌سازی تن می‌دهند. خوشبختانه تا اطلاع ثانوی خانم انتظام نگاه مستقل خودش را حفظ می‌کند. حداقل سعی کرده در قالب فیلم‌نامه این نگاه را حفظ کند. اینکه چقدر موجبات این فراهم شود که این فیلم‌نامه به فیلم تبدیل شود، خودش سؤال است».

هوش مصنوعی؛ تقدیری ناگزیر، فرصتی بی‌نظیر و مسئولیتی جهانی

علیرضا داودنژاد

دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، در آستانه تحولی بی‌سابقه قرار دارد؛ تحولی که دیگر یک پیش‌بینی علمی-تخیلی نیست، بلکه واقعیتی است که هر روز با سرعتی مهیب‌تر به زندگی ما نفوذ می‌کند: هوش مصنوعی. این فناوری، از مرزهای پژوهشگاهی عبور کرده و به خانه‌ها، خیابان‌ها، کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها، دادگاه‌ها، مدارس، بازارهای مالی و حتی روابط اجتماعی و خانوادگی راه یافته است. اما این تغییر به چه معناست؟ چگونه مناسبات انسانی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دگرگون خواهند شد؟ آیا این مسیر یک اجبار فناورانه است یا فرصتی است که می‌توان آن را مدیریت کرد؟ زندگی در عصر هوش مصنوعی؛ از کودکی تا کهنسالی از لحظه‌ای که یک نوزاد چشم به دنیا می‌گشاید تا زمانی که یک سالمند در دوران بازنشستگی زندگی می‌کند، هوش مصنوعی به جزء جدایی‌ناپذیر زندگی او تبدیل خواهد شد:

● کودکان در محیط‌های آموزشی جدید، نه‌تنها با معلمان انسانی، بلکه با مربیان هوشمند رشد خواهند کرد؛ ربات‌هایی که با تحلیل یادگیری هر فرد، مسیر آموزشی ویژه‌ای برای او طراحی می‌کنند.

● نوجوانان دنیایی را تجربه خواهند کرد که در آن، هوش مصنوعی مشاور تحصیلی، مربی ورزشی، دوست مجازی و حتی راهنمای ورود به زندگی حرفه‌ای‌شان خواهد بود.

● بزرگسالان در محیط‌های کاری، با سیستم‌های هوشمندی کار خواهند کرد که بهره‌وری را بالا می‌برند، اما هم‌زمان تهدیدی برای برخی از مشاغل سنتی هستند.

● سالمندان با پرستاران رباتیک، همراهان مجازی و دستیاران شخصی هوشمند روبه‌رو خواهند شد که تنهایی‌شان را کاهش می‌دهد و کیفیت زندگی‌شان را افزایش می‌دهد.

این یعنی هوش مصنوعی دیگر یک ابزار صرف نیست، بلکه عضوی از بافت زندگی اجتماعی خواهد شد.

مناسبات اجتماعی، خانوادگی و فرهنگی؛ آیا انسان هنوز در مرکز است؟

هوش مصنوعی ساختار خانواده و مناسبات اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد:

● روابط انسانی تغییر خواهد کرد. افراد ممکن است بیشتر به تعاملات مجازی و دستیارهای هوشمند وابسته شوند که می‌تواند موجب کاهش ارتباطات انسانی یا دگرگونی در تعریف روابط عاطفی و دوستی شود.

● تعامل بین نسل‌ها متفاوت خواهد شد. شکاف دیجیتالی میان نسل‌های قدیم و جدید عمیق‌تر خواهد شد و کسانی که توانایی انطباق با این تغییرات را نداشته باشند، در معرض انزوا قرار می‌گیرند.

● فرهنگ و هنر نیز پوست‌اندازی خواهد کرد. هوش مصنوعی می‌تواند موسیقی بسازد، فیلم بنویسد و حتی نقاشی کند. این مسئله سؤالات مهمی درباره مالکیت فکری، اصالت هنری و نقش انسان در خلاقیت مطرح خواهد کرد.

در این میان، مهم‌ترین مسئله این است که انسان هنوز تصمیم‌گیرنده بماند، نه صرفا مصرف‌کننده خروجی‌های هوش مصنوعی.

اقتصاد و بازار کار؛ آیا مشاغل ناپدید خواهند شد؟ هوش مصنوعی بسیاری از فرایندهای شغلی را بهینه‌سازی می‌کند اما هم‌زمان بسیاری از مشاغل سنتی را از بین می‌برد:

● برخی شغل‌ها مانند رانندگی، تولید محتوا، خدمات مالی و حتی پزشکی و حقوقی در معرض اتوماسیون قرار دارند.

● در مقابل، مشاغلی جدید در حوزه مهندسی هوش مصنوعی، تحلیل داده، اخلاق فناوری و امنیت سایبری ظهور خواهند کرد.

سؤال کلیدی این است: آیا ما آماده‌ایم که نیروی کار خود را برای مواجهه با این تغییرات آماده کنیم؟ آیا نظام‌های آموزشی ما هنوز در عصر صنعتی متوقف مانده‌اند، یا در حال هم‌گام‌شدن با این تحولات‌اند؟

نظام‌های آموزشی، حقوقی و مالی در برابر انقلاب هوش مصنوعی

آموزش: مدارس و دانشگاه‌ها باید متحول شوند. شیوه‌های یادگیری فردی‌سازی‌شده، آموزش مهارت‌های دیجیتال و درک تعامل انسان و ماشین باید از کودکی آغاز شود.

قانون و حقوق: آیا قوانین ما می‌توانند با سرعت پیشرفت هوش مصنوعی هماهنگ شوند؟ مسئولیت حقوقی یک سیستم خودران در تصادف چیست؟ آیا هوش مصنوعی می‌تواند مالک آثار هنری باشد؟

نظام مالی: اقتصاد جهانی تحت تأثیر الگوریتم‌های هوشمند قرار دارد. سرمایه‌گذاری‌ها، بورس، مدیریت دارایی‌ها و حتی پول‌های دیجیتال، بیش از پیش به تصمیمات غیرانسانی وابسته می‌شوند. اینجا جایی است که سیاست‌گذاران، مدیران اجتماعی، اصناف و نهادهای مدنی باید نقش خود را ایفا کنند. فرصت یا تهدید؟ انتخاب با ماست! هوش مصنوعی نه کاملا فرصت است، نه کاملا تهدید. همه‌چیز به نحوه مواجهه ما با آن بستگی دارد.

● **فرصت‌ها:** افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها، بهبود خدمات بهداشت و درمان، رشد شخصی‌سازی در آموزش و کسب‌وکار، ایجاد مشاغل جدید.

● **تهدیدها:** از بین رفتن بسیاری از شغل‌های سنتی، بحران اخلاقی و حقوقی در تصمیمات هوش مصنوعی، وابستگی بیش از حد به فناوری و کاهش تعاملات انسانی، گسترش اطلاعات نادرست و دستکاری‌های دیجیتال.

وظیفه ما چیست؟ آیا آمادگی لازم را داریم؟ دولت‌ها باید سیاست‌گذاری‌های بلندمدت داشته باشند. قوانین متناسب با هوش مصنوعی، حمایت از کارگران و آموزش عمومی باید در دستور کار باشد. اصناف و کسب‌وکارها باید در آموزش نیروی انسانی سرمایه‌گذاری کنند. مشاغل باید خود را با تحولات جدید وفق دهند. نهادهای آموزشی باید نسل آینده را برای مواجهه با دنیای جدید آماده کنند و از همه مهم‌تر، جامعه باید با هوش مصنوعی آشنا شود. شناخت این فناوری، دیگر یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت است.

پیش به سوی تولید هوش مصنوعی بومی و هدفمند

ما باید هوش مصنوعی را برای همه اقشار و گروه‌های اجتماعی توسعه دهیم. هوش مصنوعی برای کودکان (آموزش و سرگرمی)، هوش مصنوعی برای سالمندان (همراهی و مراقبت)، هوش مصنوعی برای کسب‌وکارها (تحلیل داده و مدیریت)، هوش مصنوعی برای هنرمندان (ابزارهای خلاقانه). اگر امروز برای مدیریت این تحول اقدامی نکنیم، فردا توسط آن مدیریت خواهیم شد. نتیجه‌گیری: زمان تصمیم‌گیری فرارسیده است. این مسیر یک تقدیر ناگزیر است؛ هوش مصنوعی آینده را خواهد ساخت، چه بخواهیم و چه نخواهیم. اما انتخاب با ماست که این آینده را هوشمندانه شکل دهیم یا در برابر آن منفعل بمانیم و من، به سهم خود، در این مسیر قدم گذاشته‌ام تا توانایی‌های هوش مصنوعی را در مشورت، همکاری و تولید محتوا نشان دهم و یافته‌های خود را با این همدم دیجیتالی با جامعه به اشتراک بگذارم. آینده از آنِ کسانی است که آن را می‌سازند، آیا ما آماده‌ایم؟

مرزهای رابطه انسان و هوش مصنوعی: شناخت، احساس و آینده این تعامل

هوش مصنوعی در سال‌های اخیر به مرحله‌ای رسیده که می‌تواند تعاملات پیچیده‌ای با انسان برقرار کند. اما آیا این تعامل، فراتر از پردازش داده‌هاست؟ آیا هوش مصنوعی می‌تواند واقعا بفهمد یا فقط الگوها را شبیه‌سازی می‌کند؟ و آیا می‌توان تصور کرد که AI دارای احساس باشد؟ هوش مصنوعی به یکی از بنیادی‌ترین مسائل فلسفه ذهن، علوم شناختی و اخلاق تبدیل شده است. از آزمون تورینگ آلن تورینگ (۱۹۵۰) تا ظهور شبکه‌های عصبی مدرن، همواره این پرسش مطرح بوده است که آیا هوش مصنوعی می‌تواند چیزی فراتر از یک ابزار باشد. اتاق چینی و مسئله فهم. جان سرل (۱۹۸۰) با آزمایش اتاق چینی استدلال می‌کند که صرف پردازش نمادها برابر با فهم نیست. در این آزمایش، فردی که زبان چینی بلد نیست، با استفاده از مجموعه‌ای از قوانین، پاسخ‌های چینی معنادار می‌دهد. از بیرون به نظر می‌رسد که او «می‌فهمد»، اما در واقع، فقط الگوریتمی را اجرا می‌کند. سرل نتیجه می‌گیرد که هوش مصنوعی هرگز «درک واقعی» نخواهد داشت. برخی پژوهشگران مانند دیوید چالمرز (۱۹۹۵) استدلال می‌کنند اگر یک سیستم بتواند مانند انسان عمل کند، شاید بتوان آن را دارای درک دانست.

درجست‌وجوی داستان آفرینش

زیبا مغربی

نمایشگاه «بازمانده‌های یک کالبد: برخورد اول؛ پژواک تاب‌آوری»، نمایشی چندرسانه‌ای درباره کالبدی است در خطر مرگ. این نمایشگاه شامل ۱۲ قطعه عکس با قاب‌هایی از چوب گردوی منطقه، همراه با یک ویدئو است. طبق گفته‌های هنرمند، بناست این مجموعه که از سال ۱۳۹۷ شروع شده، در پایان به شکل کتاب تدوین و چاپ شود. پنج قطعه از این آثار در ابعاد ۱۰۰ در ۱۲۴ به چاپ رسیده‌اند و باقی در ابعاد ۶۰ در ۷۴ سانتی‌متر در معرض دید قرار دارند؛ بخش قاب‌های کوچک‌تر در کنار دو تصویر از درختی افتاده و کالبد یک گاو، عموما تصاویری هستند که اگرچه نمای میانی را به تصویر می‌کشند، اما در قالب ژانر منظره می‌گنجند. موضوع عکس‌ها، علفزارها و نیزارهای نیمه‌خشک پیرامون دریاچه هستند، درحالی‌که آسمانی ابری آنها را در بر گرفته است. افق‌های دوری در نمای پس‌زمینه دیده می‌شود، آب و سرسبزی همچنان حضور دارد، موضوعات کاملا در میانه کادر جای گرفته و متقارن‌اند. آثار حال‌وهوایی دوگانه و مبهم دارند و مرز میان مرگ و زندگی چندان مشخص نیست؛ همه چیز آرام، ایستا و شکیبا اما در خطر نابودی است. ما در اولین مواجهه خود به واژه «کالبد» می‌رسیم که گویی در دل خود متضمن مفهوم «جان» است. کالبد یا قالبی که آب را مانند جان در بر گرفته و به زمین، حیوانات و گیاهان آن زندگی می‌بخشد، با این حال دیگر چندان جانی در این کالبد باقی نمانده است و منشأیی که حیات می‌آفریند، بر اثر نگاه مصرفی انسان به طبیعت در حال نابودی است و در همین حال «پژواک تاب‌آوری»، بارقه‌هایی از امید را زنده نگه می‌دارد. عکس‌ها، مناظری محتضر را به نمایش می‌گذارند؛ مناظری از فضای پیرامون دریاچه زریبار در خطه کردستان که «در یک دهه گذشته بیش از یک‌سوم آب خود را از دست داده... و حیاتش و به تبع آن حیات هزارو ۵۰۰ گونه جانوری در معرض خطر قرار گرفته است».* دریاچه‌ای با قدمت ۴۲ هزار سال، نمادی از قدمت و زایایی.

با همه این تفاسیر و به قول جان برجر آنچه در اینجا می‌بینیم، با آنچه می‌دانیم، برابر نیست. عکس‌ها روایت‌های ساده‌ای از مناظر طبیعی هستند که جز در عکسی که گاوی مرده در آن دیده می‌شود و درختی که واژگون شده است، چندان اطلاعات زیادی درباره شرایط نابهنجار زیست‌محیطی به ما نمی‌دهند و بی‌شک این اطلاعات زمینه‌ای است که مخاطب را فراسوی چیزی می‌برد که عکس‌ها نشان می‌دهند. ما می‌دانیم که چیزی که می‌بینیم در معرض خطر است و پروژه به شکل کلی از فاجعه‌ای زیست‌محیطی خبر می‌دهد. عکاس مجموعه، ژوبین عبدیانی، پژوهشگر و دانش‌آموخته رشته عکاسی، کارهای خود را امتدادی از مکتب دوسلدورف می‌داند؛ مکتبی که اولین گام‌ها را در راستای عزیمت از جهان مدرنیستی و واقع‌گرایانه عکاسی به سوی جهان پست‌مدرن برداشت و نقش مفهومی و معنایی تصویر عکاسانه را بر نقش صوری آن برگزید. مکتبی با رویکرد سرد و صریح، با خاکستری‌های بسیار که از زیست صنعتی انسان سخن می‌گفت و نمایندگانش هیلا و برند بخر، متن‌هایی را تدوین می‌کردند که در آن هر عکس مانند مدخلی در کنار سایر عکس‌ها به دایره‌المعارفی شکل می‌داد؛ اما عبدیانی برخلاف این سبک، جهانی را به تصویر می‌کشد که جاندار است و زیست طبیعی‌اش در معرض خطر است. همین دو موضوع به‌تنهایی کافی است که صراحت و سردی عکس‌ها از آن گرفته شود و احساسات مخاطب در آن دخیل شود. طبیعتی نیمه‌جان، با خاکستری‌های ملایم رنگی و آسمان‌های ابری، یادآور طبیعتی سرد، اما سرسخت است که دوام آورده و هنرمند نیز می‌خواهد بر توانایی آن برای بقا تأکید کند. طبیعت و سرزمین مادری، زیستگاه کودکی و علقه‌هایی که هنرمند را به این طبیعت متصل می‌کند و قاب‌هایی از چوب گردوی بافت منطقه که حضور جغرافیایی را گسترش می‌دهد، همگی مانعی است برای آنکه آن تمایل ذاتی به نگاه سرد، صریح و مدخل‌گونه عکاسان دوسلدورفی را به تمامیت در این آثار ببینیم؛ رنگ‌مایه‌های متوازن و ملایم که گاه برخلاف داعیه خشک‌شدن دریاچه، سرسبزی را به تصویر می‌کشد نیز تمنایی برای زیبایی را نمایش می‌دهد و گویی مصرانه در جست‌وجوی زیبایی و زندگی هستند. سه تصویر بزرگ از سنگ‌های منطقه پیرامون دریاچه، چه به لحاظ ابعاد و چه به لحاظ بزرگی سوژه درون قاب عکس، قدرت زیادی در مقایسه با دیگر کارها دارند. آنها هم به همان ترتیب آثار کوچک‌تر از ثبات و تقارن برخوردارند، اما تسخیر بخش عمده فضای تصویر با موضوع و خاکستری‌های متفاوت و متنوع آنها و نمایی نزدیک از آنها، تا حدودی زبانی متمایز پیدا می‌کند، زبانی که به فرم تمایل بیشتری دارد، ماهیت سنگ به مرکز توجه تصویر تبدیل می‌شود و همچنان سرسختی و بقا، قدمت و اصالت را از آن جغرافیا برای مخاطب به ارمغان می‌آورد. فرم، مفهوم، جغرافیا و مسائل محیط‌زیستی همگی در این نمایشگاه حرفی برای گفتن دارند که بخشی از آنها از طریق اطلاعات زمینه‌ای به مخاطب منتقل می‌شود؛ اما قدرت با کدام است؟ از این منظر کارها به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک بخش مناظری هستند در قاب‌های کوچک‌تر که از طریق اطلاعات زمینه‌ای با مخاطب سخن می‌گویند و عکس‌هایش مانند کلمات بخشی از مجموعه‌ای را ترسیم می‌کنند و بخش دیگر تصاویر سه سنگ، گاوی تهی‌شده و درختی افتاده هستند که به شکلی کاملا مجزا خود را به مخاطب ارائه می‌دهند و امکانات گسترده‌ای برای تفسیر مخاطب را ایجاد می‌کنند. سنگ‌ها مانند بت‌هایی از خدایان پدیدار شده‌اند، درختی فروافتاده، توده نیزارها خشکیده، دریاچه‌ای عمقش و جانش را از دست داده است (و البته ویدئوی نمایشگاه هم بر همین آخرین بارقه‌های حیات اشاره دارد)؛ لحظاتی خاموش و نفس‌گیر که انگار به دنبال شنیدن صدای نفس‌های دوباره این کالبد است. آیا گاوی مرده که در قاب دیگری در میانه دره‌ای به تصویر درآمده است و کالبدی که بازمانده کالبدی دیگر را در بر گرفته، قربانیان خدایان نیستند؟

اما در جهانی که الهه‌اش انسانی است مجهز به خردی ابزاری، به درگاه چه کسی باید قربانی کرد؟ داستان‌های اسطوره‌ای و الهه‌هایشان، عموما داستان‌هایی درباره تبیین جهان هستی، آفرینش آن و آفرینش انسان-قهرمانی بودند که سفر دشوار حیات را بر زمین درمی‌نوردید و پیروز می‌شد و انسان نوین با خردی که جهان را در معاملات علت‌ومعلولی خود تبیین می‌کرد، هر روز بیشتر از گذشته از خدایان فاصله گرفت و جهان را در فردیت خود تعریف کرد. همه داستان‌های جهان در خدمت او درآمدند و اسطوره‌ها ابزاری برای شناخت دنیای یک انسان منفرد شدند که جز به امیال و سائقه‌ها، روان رنجورش یا لذتش نمی‌اندیشید. خردابزاری، در دستان انسان قرار گرفت و آن را جز برای بهره‌برداری از زمین و زمان نخواست. عبدیانی در بخش‌هایی از نمایشگاه شروع به روایت می‌کند، داستانی از شکوه و قدمت سرزمین مادری و داستان اسطوره انسان نوینی که داستان نابودی خود را می‌سراید، نگاه سرد و صریح به نگاهی تراژیک نزدیک می‌شود که در سوگ اسطوره‌های گذشته به زانو درآمده است. شاید به همین دلیل است که قاب عکس سنگ‌ها در ارتفاعی نصب شده‌اند که تنها می‌توان در برابر آنها زانو زد و به تماشای‌شان نشست. الهه‌ها همیشه همین را خواسته‌اند، به زانو درآمدن را. کارهای ژوبین عبدیانی را می‌توان این‌گونه دید: تلاش‌های یک سوژه دانایی که خسته از خردی ابزاری همچنان به دنبال داستانی متفاوت می‌گردد. او برخاسته از دل زندگی مدرن شهری به پناهگاه‌های ویرانش برمی‌گردد و شاهدی است بر چهره بدفرجام انسانی که نه بازگشتی به اسطوره‌ها دارد و نه امیدی به داستان آفرینش. تصاویر او سرد، صریح و اندوهناک است و آرزو می‌کند که از دل خائوسی که انسان خود ساخته، بتواند داستانی خلق کند و جان را به این کالبد نیمه‌جان بازگرداند.

*** برگرفته از برگه‌ای که در نمایشگاه در دسترس مخاطبان قرار داشت.**

نگاه

به‌تماشای آب‌های سپید

نسیم قاضی‌زاده: احتمالا همه آنهایی که سودای برادوی و تماشای تئاترهای بزرگی مانند «شیرشاه» و «شبح اپرا» را در سر می‌پرورانند، یا آنهایی که به پاریس می‌روند تا به تماشای «مولن روژ» بنشینند، یا عاشقانی که کیلومترها تا سرزمین‌های شمالی سفر می‌کنند تا «بالـه دریاچه قو» را در مسکو ببینند، از طرفداران پروپاقرص تئاتر موزیکال هستند و از اجرای هم‌زمان تئاتر و موسیقی هیجانی را تجربه می‌کنند که با هیچ کنسرت و تئاتری به‌تنهایی قابل تجربه نیست. طی سال‌های اخیر در ایران نیز تئاتر موزیکال توانسته مخاطب ویژه خودش را پیدا کند و از قضا تا آنجا پیش رفته که هم‌پای پرفروش‌ترین‌ها روی صحنه بوده و توانسته دل تماشاگرانش را گرم کند. با وجود این، تئاتر موزیکال که گاه به‌صورت تمام‌موزیکال و اپرایی و گاه به‌صورت نیمه‌موزیکال روی صحنه می‌رود، انگار همچنان از سوی مراجع جدی گرفته نمی‌شود تا آنجا که برخلاف بسیاری از کشورها که جوایزی را ویژه تئاتر موزیکال که در زمره سخت‌ترین شکل‌های اجرا بوده و ترکیبی است از حرکات فرم، اجرای موسیقی و تئاتر در نظر نمی‌گیرند. خوشبختانه از معدود مراجعی که ارزیابی و اهدای جوایز به تئاترهای این دسته را در دستور کارش قرار داده، جایزه حافظ است که یادگار زنده‌یاد علی معلم است. امسال در آستانه این جشن و اعلام نامزدهای دریافت تندیس حافظ، یکی از بهترین کارهایی که دیده شده و نامزد دریافت هشت جایزه اصلی در بخش‌های مختلف از کارگردانی تا آهنگ‌سازی تا استعدادهای جدید تئاتر ایران و... شده است، تئاتر تمام‌موزیکال «شازده کوچولو» بود. «شازده کوچولو» را ماهان حیدری کارگردانی کرده که پیش از این کار، تجربه کارگردانی «دیو و دلبر» در تالار وحدت را داشت. ازجمله ویژگی‌های بارز «شازده کوچولو» که ۴۰ شب در تالار وحدت به روی صحنه رفت، می‌توان به حضور چشمگیر بازیگرانی اشاره کرد که هرکدام توانایی‌های متعدد در حوزه‌های مختلف ازجمله بازیگری و اجرای موسیقی داشتند. همچنین آهنگ‌سازی و شعرهای به‌یادماندنی و خلق قطعات موسیقی ناب، صحنه‌آرایی خلاقانه و بازی‌های درجه‌یک از دیگر نکات بود. اما قطعا بارزترین ویژگی «شازده کوچولو» را باید در بهره‌گیری از تعداد بسیار زیادی از نوجوانان و جوانانی دانست که هیچ‌کدام چهره نبودند و در عین حال توانستند روی صحنه طراز اول ایران با بالاترین کیفیت و استاندارد ممکن ظاهر شوند. این ویژگی ماهان حیدری است که پس از کشف استعدادهای این مرز و بوم، بیش از یک سال به‌صورت فشرده با آنها تمرین کرده و تلاش می‌کند از تمام ظرفیت‌های آنها استفاده کند. علاوه بر این، در حوزه‌های مرتبط دیگر هم آنها را پرورش داده و آماده اجرای صحنه‌ای کند. حتی افرادی همچون نازنین کیوانی که در زمره بازیگران شناخته‌شده سینمایی نیز بودند، اولین تجربه تئاتری‌شان را توانستند به شکلی در شازده کوچولو داشته باشند که بعد از آن، راه حضور در تئاتر برایشان هموار شد. حیدری که طی این سال‌ها پیوسته در حوزه تئاتر، سینما و موسیقی توأمان فعالیت داشته است، در «شازده کوچولو» نیز بار دیگر ثابت کرد توان بهره‌گیری از بازیگرانی را دارد که تقریبا همگی آنها هرگز تجربه اجرای صحنه‌ای را نداشتند و در بازه سنی ۱۰ تا ۶۶ سال بودند. شاید برای تمام آنهایی که در ایران در هوای هنر نفس می‌کشند، احساس اینکه هنوز فضاهایی هست که می‌توانند کار کنند، دیده و شنیده شوند، پرورش پیدا کنند و روی مهم‌ترین صحنه‌های این مملکت ظاهر شوند، بیشتر از هر زمان دیگری اتفاقی است امیدبخش. امید به روزگاری که در آن، امیدواری از مشکل‌ترینِ کارها بود. اما تماشای نور شادی و امید در چشمان کودکان، نوجوانان و جوانانی که باورمندی آنها را به صحنه آورده و در بالاترین سطح ممکن می‌ایستند، قدرتمند ساز می‌زنند، می‌خوانند و چشم در چشم تماشاگر دیالوگ‌هایشان را با موزیکالیته درست اجرا می‌کنند، انصافا تماشایی است.